



خواندن آن لاین شعر توسط شاعر

بی تو مهتاب شبی باز از آن کوچه گذشتم
همه تن چشم شدم، خیره به دنبال تو گشتم
شوق دیدار تو لبریز شد از جام وجودم

شدم آن عاشق دیوانه که بودم

در نهان خانه ی جانم، گل یاد تو درخشید
باغ صد خاطره خندید، عطر صد خاطره پیچید
یادم آمد که شبی با هم از آن کوچه گذشتیم،
پرگشودیم و در آن خلوت دل خواسته گشتیم،
ساعتی بر لب آن جوی نشستیم
تو، همه راز جهان ریخته در چشم سیاحت،
من، همه محو تماشای نگاهت
آسمان صاف و شب آرام،

با تو گفتم:

((حذر از عشق ندانم

سفر از پیش تو هرگز نتوانم، نتوانم!))

یادم آمد که دگر از تو جوابی نشنیدم،
پای در دامن اندوه کشیدم، نگسستم، فرمیدم...

رفت در ظلمت غم، آن شب و شب های دگر هم،
نه گرفتی دگر از عاشق آزردده خبر هم،
نه کنی دیگر از آن کوچه گذر هم...!
بی تو اما به چه حالی من از آن کوچه گذشتم...!

فریدون مشیری
(۱۳۷۹-۱۳۰۵)

روزی اول که دل من به تمنای تو پر زد،
چون کبوتر، لب دلم تو نشست
تو به من سنگ زدی، من نه رمیدم، نه گسستم
باز گفتم که تو صیادی و من آهو ی دشتم،
تا به دلم تو در افتم، همه جا گشتم و گشتم،
حذر از عشق ندانم،

سفر از پیش تو هرگز نتوانم، نتوانم!

اشکی از شاخه فرو ریخت

مرغ حق، ناله ی تلخی زد و بگریخت...

اشک در چشم تو لرزید، ماه بر عشق تو خندید

بخت، خندان و، زمان رام
خوشه ی ماه فرو ریخته در آب،
شاخه ها دست بر آورده به مهتاب
شب و صحرا و گل و سنگ،
همه، دل داده به آواز شباهنک

یادم آید، تو به من گفتی: ((از این عشق حذر کن!

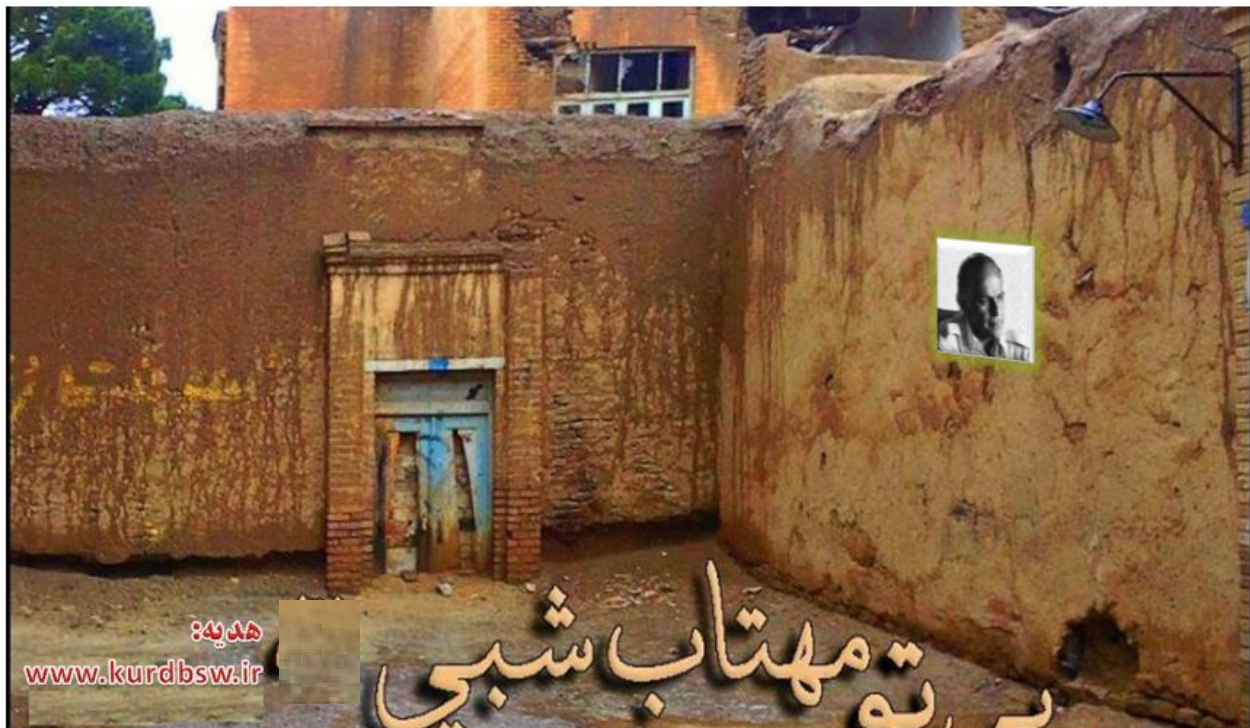
لحظه ای چند بر این آب نظر کن!

آب، آینه ی عشق گذران است

تو که امروز نگاهت به نگاهی نگران است،

باش فردا، که دلت با دگران است!

تا فراموش کنی، چندی از این شهر، سفر کن!))



هدیه:

www.kurdbsw.ir

ته مهتاب شبی